

(بشارت و تقریظ از گرامی مجله پارس)

گرامی مجلهٔ ادبی « پارس » بمدیریت و سر دبیریت یگانه ادیب نامور کامل العیار ما « آقای لاهوتی » خان در پایتخت « اسلامبول » تأسیس گردیده و هر ماهی دو مرتبه طبع و نشر میشود. قیمت سالانه این مجله در ایران سالی چهار تومان است. چون توصیف و تعریف این مجله و مقام ادبی نگارنده آواره آن از قدرت قلم ما خارج است فقط ادبای دور و نزدیک را بقرائت و اشتراك آن توصیه نموده و تقریظ منظوم ذل را بمشتر کین خود ارمغان میفرستیم

« تقریظ »

کیست لاهوتی ادیبی تن بفریت داده. پارس زادی پارسى گوئی مهی آزاده مانده دور از خانمانی دست قدرت بسته. پای در بندی ز دیده اشک حسرت زاده. در فضای عالم ناسوت لاهوتی دلی طایر قدسی بدم خاکبان افتاده. تن طوفان داده در چار موج حادثات و اینک از امواج محبت بر کنار استاده. وانگهی در پایتخت ملک ترک اسلامبول کار گاه تند شعر پارسى بگشاده. از مجله پارس طومار سخن بگشوده. در جهان آوازه شعر و ادب بگشاده. رمعی را بجوی از بحر گوهر زای پارس. گربغواصی دریا چون وحید آماده.

« آثار انجمن ادبی ایران »

موضوع تأهل و از دواج و تعدد زوجات در جلسات اخیر مطرح گردید تا هر کس بعقیده و سلیقه خود در این موضوع سخن سرائی کند. دو غزل تا کنون انشاء و در انجمن قرائت شده و اینک نگاشته میشود و از ادبای ولایات نیز آنچه در این خصوص بما رسیده از قبیل غزل یا قطعه درج خواهد شد.

«ای خوش آنمردی که آزادست و چون من زن ندارد»
 «ککند رنج و بند غم بر پای و برگردن ندارد»
 حاصل فرزند و زن جز ناله و شیون نباشد
 زن بغیر از ناله و فرزند جز شیون ندارد
 جنگ خواهر شوهری را دیده با زن برادر
 های و هوی فتنه داماد و مادر زن ندارد
 دختر هر کس که باشد در قنون مشهور عالم
 خانه شو چون رود جز خود پرستی فن ندارد
 میخرد از بهر خود این هفته چون پیراهن مد
 هفته دیگر بفرم تازه پیراهن ندارد
 کی شود يك لحظه فارغ از خیالات تجمل
 گرچه می بیند قبائی شوهرش در تن ندارد
 گاه میخواند لباس و گاه میخواند جواهر
 چادر اطلس چو میگیرد کت و دامن ندارد
 اندکی بیند نهی از سیم و زر گر کیسه شو
 غیر مرک او امید از درگه ذوالمن ندارد
 گرچه چون سوزن خلد در چشم آسایش ولیکن
 تا بر آرد خار پا خاصیت سوزن ندارد
 فتنه میخواند خدا روحانیا فرزند و زترا
 دشمن جانست و دل مهری باین دشمن ندارد
 روحانی
 (نیز اگر مردی تو جز پیراهن یکزن مگرد)
 جز یکزن خونگیرد هر که در گیتی است مرد
 ورنه یکزن گرد شوهر گیرد کدامین عیب و درد

ایکه میگوئی بیکزن کزد و شو برهیز کن
 نیز اگر مردی تو جز بیرامن یکزن مکرد
 ای پسر بند از پدر آموز کادم در نخست
 با همه حور جنان جز خوی با حوا نکرد
 صلح کل است ازدواج آنکه که وحدت ازدوسوی
 ور بکثرت در رسید آغاز جنک است و نبرد
 مهر و هجران خوشتر است از قهر توأم با وصال
 صلح و دوری بهتر است از قرب مقرون بانبرد
 دیده باشی روز و شب بر تخته هفت آسمان
 جز بطاس مهرومه دوران نیارد باخت نرد
 طاسک نردند مرد و زن بتخته زندگی
 چون یکی گردد دو زین بازی رود بر باد گرد
 از دو اسطن خیمه هستی است بر پا استوار
 یکطرف بر کتف زن دیگر طرف بردوش مرد
 زندگانی زانسیب گفتند کن زن چاره نیست
 مرد را وزنه بماند نیز زن از زوج فرد
 هر که میگوید تنبورد بر تأهل بر گزین
 فاش میخواند که طومار بقا را در نورد
 سوی وحدت پوی از راه تأهل چون وحید
 تا بر آید خارت از با رویدت در دست ورد
 (وحید)